

## نقد و بررسی مدعای خانم لمبتون در موضوع تطوّر آموزه عصمت نزد شیعه

عزالدین رضانژاد<sup>۱</sup>

مبتم درگاهی<sup>۲</sup>

### چکیده

عصمت امام علیه السلام از جمله مباحث کهن در کلام اسلامی است و علی‌رغم تأکیدات فراوان و استدلال بر آن و مسلم‌دانستن آن به عنوان منصبی الهی و در راستای نبوت، همچنان آماج هجوم‌ها و شبهات قرار دارد تا جایی که، اخیراً، خانم لمبتون، با ادعای مطالعه‌ی تاریخی تفکر شیعه، تلاش دارد تا مسأله امامت پیشوایانی معصوم را فاقد ریشه تاریخی و ناشی از غلو در عقاید غالبان معرفی کند که از اواخر قرن دوم با مقداری تعدیل از سوی متکلمان شیعه، به تدریج، اندیشه‌ی غالب شیعه گشته است و حتی پا را فراتر گذاشته و مدعی آن است که اعتقاد به عصمت امام را نمی‌توان به هیچ کدام از امامان، اصحاب ائمه و حتی عموم شیعیان در قرن نخست هجری نسبت داد! واکاوی مدعای مذکور و شواهد ارائه‌شده حاکی از عدم تحلیلی صحیح و عقلانی از تطوّر مبانی فکری تشیع است و نقد و بررسی آن نشان می‌دهد که او بین فرآیند تکامل در مبانی فکری تشیع با توسعه در مبانی فکری از اجمال به تفصیل خلط کرده است. این تحقیق با هدف شناخت خلط و خطای لمبتون با تتبع در کلمات و عبارات بر جای مانده از او در کتاب «دولت و حکومت در اسلام» انجام شده و نیل به این مقصد در سایه بررسی، توصیف و تحلیل دقیق کلام او با گردآوری داده‌های کتابخانه‌ای میسر است و نتیجه‌ی آن، نقد و بررسی مدعای او در موضوع تطوّر فکری تشیع در آموزه عصمت، و اثبات خطا و خلط او در فهم اندیشه مدافعان اندیشه‌های کلامی شیعه است.

### واژگان کلیدی

مدعای خانم لمبتون؛ عصمت؛ شیعه؛ امامان معصوم.

۲. استاد تمام گروه کلام، جامعه المصطفی العالمیه (ص)، قم، ایران.

Email: rezanejad39@yahoo.com

۲. فارغ التحصیل سطح چهار حوزه علمیه و استاد سطوح عالی حوزه علمیه تهران. (نویسنده مسئول)

Email: maysamdargahi@yahoo.com

پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۱۰/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۷/۲۰

## طرح مسأله

در عرصه‌ی آموزه‌های تشیع، برخی نواندیشان مسلمان و غیر مسلمان، تشیع را پدیده‌ای تاریخی دانسته‌اند در کشاکش جریان‌ات سیاسی قرن نخست هجری ظهور کرده و از این رو دارای مبانی و اصول بنیادین ثابتی نیست، بلکه با گذر زمان و پیدا شدن شرایط مختلف، مبانی فکری آن شکل گرفته است، لذا بر این عقیده‌اند که آموزه‌های اعتقادی شیعیان از دوره شکل‌گیری و ادوار پس از آن تاکنون، در آن قسم که با دیگر مسلمانان هم سو نیستند، ساختگی و مبتنی بر تلاش‌های آنان برای حفظ موقعیت و جایگاه خود، در عرصه‌های گوناگون بوده که مسأله عصمت جانشینان پیامبر اعظم از این دسته قضیه‌هاست. این تفکر از حدود یک صد سال پیش تاکنون، توسط جریان‌های نوگرا در حوزه اندیشه شیعه، با انجام پژوهش‌هایی با رویکردی گاه نه‌چندان میانه‌رو شکل گرفته که در آن به بهانه‌های مختلف، اندیشه‌های شیعه را به چالش کشیده‌اند؛ که می‌توان به کسروی در کتاب شیعه‌گری، حکمی زاده در کتاب اسرار هزار ساله، برقی در مقدمه کتاب شاه‌راه اتحاد قلمداران، خود قلمداران در کتابش و کدیور؛ اشاره کرد اما در دو سه دهه اخیر این پژوهش‌ها از حالت انتقادی محض به فرضیه‌سازی گراییده شده و با جنبه‌های علمی و روشمند، مخصوصاً از طرف پژوهشگران غربی عرضه شده است. هرچند که وجه مشترک هر دو گروه متقدم و معاصر، نگاه تاریخی و اثبات‌گزاره‌های کلامی از میان‌گزاره‌های تاریخی است که بر این اساس، ریشه‌اندیشه هر دو گروه، به سیاسی‌نگری محض در باب جانشینی پیامبر در قرن نخست هجری باز می‌گردد، بی‌آن که به جایگاه معرفتی جانشین پیامبر (امام) نگاهی داشته باشند. در این میان، «آن‌کاترین لمبتون»، دختر یکی از اعیان انگلیس و دانشیار زبان فارسی در دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن و وابسته مطبوعاتی سفارت انگلستان در تهران، در دوران پهلوی، در یکی از معروف‌ترین کتاب‌های خود یعنی «دولت و حکومت در اسلام» مدعی است شیعه در ابتدا یک جنبش سیاسی مذهبی بود که معتقد بود رهبری جامعه اسلامی بر عهده امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان ایشان می‌باشد اما بعدها بر اثر وقایعی که اتفاق افتاد این

مذهب تبدیل به نوعی پوشش برای تمامی جنبش‌های اسلامی شد. او همچنین معتقد است: تفکر و معتقدات شیعه تا زمان امام صادق علیه السلام وجود نداشته است و پس از آن با تلاشهای «هشام بن حکم» به ثمر نهشته است. وی در ادامه با تحلیلی از جریان عصمت در اندیشه شیعی می‌گوید: «شیعیان معتقدند که امام به عنوان جانشین پیامبر باید معصوم بوده و از خطا در عمل و هم در گفتار مبرا باشد. این اندیشه بر خلاف اندیشه سابق، پذیرفته شده شیعیانی مانند هشام بن حکم شد که معتقد بود: عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله و بی‌گناهی آن و عصمت پیامبران و امامان نقش مهمی در اعتقادات شیعیان دارد. اما نه لفظ عصمت و نه اندیشه آن در قرآن و احادیث اهل سنت نیامده است و این اندیشه برای اولین بار در قرن دوم در میان شیعیان مطرح شده است و علت مطرح کردن عصمت برای امام نزد شیعیان ساختن یک اندیشه مخالف در برابر اندیشه خلیفه نزد اهل سنت می‌باشد.» (لمبتون، ۱۳۸۰، ص ۳۸۴ تا ۳۸۵)

پر واضح است که در مسائلی همچون عصمت، مطرح ساختن سیر تطوّر تاریخی آن آموزه، مجالی در رویارویی با استدلال‌ات عقلی - که پشتوانه‌ای محکم در اثبات آن نزد مذهب امامیه است - ندارد و اصولاً نیازی نیست تا در مسأله‌ای که در حیطه‌ی ادراکات عقلی است، به تاریخ رجوع کرد و برای اثبات یا عدم آن از گزاره‌های تاریخی مدد گرفت، چه اینکه تاریخ تنها در عرصه وقوع یا عدم وقوع حادثه یا قضیه‌ای بحث می‌کند و تاریخ کلام با خود علم کلام متفاوت می‌باشد و تاریخ کلام نمی‌تواند دلیل بر درستی یا نادرستی اصل گزاره کلامی باشد بلکه دلیلی بر راستی و ناراستی است؛ منتها نظر به اینکه خانم لمبتون مدعی است در تتبع آموزه‌های تاریخی، اثری از اعتقاد به عصمت نزد امامان نخست و اصحاب ایشان یافت نمی‌شود، و این باور با تکیه بر اندیشه برخی غالیان مطرح شده است، نویسنده در نقد و بررسی این ادعا بر خلاف برخی نویسندگان که به صورت کلی به این شبهات و نظائر آن پرداخته‌اند به مانند مقالات آقایان؛ سید محمد هادی گرامی (مقاله «ملاحظات درباره گفتمان تفویض در نخستین سده‌های اسلامی»، فصلنامه امامت پژوهی، سال اول، شماره ۴، صص ۱۸۱ تا ۲۱۰)، رضا قربانی (مقاله «تحلیل شرک انگاری اعتقاد به مقامات الهی امامان بر پایه اوصاف قرآنی مشرکان، فصلنامه امامت

پژوهی، سال اول، شماره ۴، صص ۱۵۳ تا ۱۷۹). مرتضی حاج حسینی (مقاله «تحلیل شرک انگاری اعتقاد به مقامات الهی امامان بر پایه اوصاف قرآنی مشرکان، فصلنامه امامت پژوهی، سال اول، شماره ۴، صص ۱۵۳ تا ۱۷۹). و محمد صفر جبرئیلی (مقاله «تحلیل شرک انگاری اعتقاد به مقامات الهی امامان بر پایه اوصاف قرآنی مشرکان، فصلنامه امامت پژوهی، سال اول، شماره ۴، صص ۱۵۳ تا ۱۷۹). ؛ و همچنین سخنرانی‌ها و نشست‌های تخصصی آقایان کهنی (مقاله «تحلیل شرک انگاری اعتقاد به مقامات الهی امامان بر پایه اوصاف قرآنی مشرکان، فصلنامه امامت پژوهی، سال اول، شماره ۴، صص ۱۵۳ تا ۱۷۹).، حسن طارمی (مقاله «تحلیل شرک انگاری اعتقاد به مقامات الهی امامان بر پایه اوصاف قرآنی مشرکان، فصلنامه امامت پژوهی، سال اول، شماره ۴، صص ۱۵۳ تا ۱۷۹). و...؛ در تحلیلی منطقی به چگونگی شکل‌گیری آموزه عصمت نزد شیعیان می‌پردازد تا خواننده خود در صحت و سقم ادعای مذکور به یقین و اطمینان قلبی برسد و دیگر جایی برای فرضیه‌های مذکور و مشابه آن در انتساب به مکتب شیعه باقی نماند؛ چه اینکه آموزه عصمت در اصل اعتقادی امامت - که امتداد نبوت و اصلی بر آمده از سنت الهی است - در گذر زمان برای توده‌ی شیعیان و غیر شیعیان مطرح و با نقش آفرینی عناصر تاریخی، از اجمال به تفصیل تکمیل گشته است.

در ادامه ضمن تصریح به محورهای ادعای خانم لمبتون و بررسی آن با توجه به کتاب مذکور، سعی شده با کنکاش و مذاقه مدعای ایشان تحلیل و نقد گردد.

### محور های ادعایی خانم لمبتون

۱. نبودن لفظ و اندیشه عصمت در قرآن و احادیث اهل سنت و مطرح شدن این اندیشه برای اولین بار میان شیعیان در قرن دوم
۲. ساختن یک اندیشه مخالف در برابر اندیشه خلیفه نزد اهل سنت
۳. تعمیم بخشیدن به واژه شیعه از پیروان امیرالمؤمنین به عموم مسلمین حتی قائلین به خلفاء سه گانه

این سه مدعا به تفصیل ذیل نقد و تحلیل می‌شود؛

## نقد محور اول

رد یابی واژه عصمت در تاریخ اسلام با توجه به بیگانه نبودن عرب جاهلی با مفهوم عصمت، امری مشکل نیست، و به راحتی در محاورات خود از آن بهره می‌بردند؛ تا جایی که نام فرزندان خود را نیز همچون عصمه بن ابیر، عصمه بن حصین، عصمه بن السرح، عصمه بن قیس، عصمه بن مالک، عصمه بن مدرک، عصمه بن ریاب و..... که همگی از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند، می‌گذاشتند. (ابن اثیر، بیتا، ج ۳، ص ۵۳۵) و یا در اشعار از این واژه استفاده می‌کردند. به عنوان نمونه می‌توان به شعر حضرت ابوطالب که درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سروده است، اشاره کرد:

و أبيض يستقى الغمام بوجهه      ثمال اليتامى عصمه للارامل

(هشام، بی تا، ج ۱، ص ۱۸۱)

قرآن کریم نیز به عنوان یک متن مقبول از سوی تمام مسلمانان، به مفهوم و اندیشه عصمت از زوایای گوناگون پرداخته است. به عنوان نمونه می‌توان به کریمه «... كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (یوسف، ۲۴)؛ این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود! اشاره کرد.

ابن عباس و دیگر مفسران همچون حسن، سدی، مجاهد، سعید بن جبیر، قتاده در تفسیر این آیه بر این باورند که جبرائیل در هیئت حضرت یعقوب علیه السلام ظاهر شده، و یا از طریق ندای غیبی یا مشاهده‌ی تمثال حضرت یعقوب علیه السلام مانع از گناه یوسف علیه السلام شده، و آن را بر لطف و عنایت خداوند تطبیق کرده‌اند. (طبری، ۱۳۸۷، ق، ج ۱۲، ص ۱۰۹) {۱}

چنین نقلی صرف نظر از درستی یا نادرستی اش، می‌تواند دلیلی بر وجود آموزه‌ی بازدارندگی پیامبران از گناه به وسیله‌ی لطف و عنایت خداوند در آن دوران باشد. مفسران شیعه و سنی دیگری نیز در زمان‌های بعدی بر دلالت این آیه بر عصمت و بازدارندگی پیامبران از گناه، تأکید کرده‌اند. (طوسی، بیتا، ج ۶، ص ۱۲۱-۱۲۲) {۲}

روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مجامع اهل سنت نیز نشان از وجود چنین مفهومی می‌کند. به عنوان نمونه می‌توان به روایت بخاری در صحیح و نیز نسائی و بیهقی از طریق ابوسعید خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره کرد که حضرت چنین می‌فرمایند: «ما استخلف خليفة الا

له بطانتان بطناناً تأمره بالخير و تحضه عليه و بطناناً تأمره بالشر و تحضه عليه و المعصوم من عصم الله؛ خلیفه‌ای به خلافت نمی‌رسد، مگر آنکه برای او دو دوست خاص و محرم است؛ محرم و همراهی که او را امر به انجام دادن خیر می‌کند و او را بر آن تشویق می‌کند و محرم و همراهی که او را امر به شر می‌کند و او را بر آن تشویق می‌کند؛ و معصوم کسی است که خداوند او را [از گناه و شرور] حفظ کند. (بخاری، ج ۷، ص ۲۱۳)

در روایتی دیگر از پیامبر ﷺ درباره ی جانشینان پس از خود، چنین وارد است؛ که حضرت فرمودند: «ان تولوا ابابکر تجدوه زاهداً في الدنيا راغباً في الآخرة و ان تولوا عمر تجدوه قویا امینا لا تأخذه في الله تعالی لومة لائم و ان تولوا علیاً تجدوه هادياً مهدیاً یسلک بکم الطریق؛ اگر ولایت ابوبکر را بپذیرید، او را فردی زاهد نسبت به دنیا و راغب در آخرت خواهید یافت و اگر ولایت عمر را بپذیرید، او را فردی قوی و امین خواهید یافت که در راه خدا از ملامت کنندگان هراسی ندارد و اگر ولایت علی عليه السلام را بپذیرید، او را راهنما و هدایت شده خواهید یافت که شما را در راه هدایت خواهد برد.» (حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۷۰) این روایت نیز صرف نظر از درستی یا نادرستی اش ظهور در عصمت دارد زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایت مذکور، امام علی عليه السلام را فردی هدایت شده و هدایت کننده می‌داند که انسان‌ها را به راه راست هدایت می‌کند. روشن است که چنین ویژگی‌هایی، تنها بر انسان معصوم صدق پیدا می‌کند و کسی که دچار لغزش نباشد و از گناهان معصوم باشد، هدایت شده و هدایت کننده می‌باشد.

مسلمانان صدر اسلام نیز در کلمات و محاورات خود، عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از اعتقادات راستین خود به شمار آورده‌اند. نظیر چنین کلماتی از ابوبکر، خزیمه بن ثابت (بلاذری، ۱۳۳۷هـ ش، ج ۱، ص ۵۰۹)، مقداد (طبری، ۱۳۸۷ ق، ج ۲، ص ۱۴۰) حسان بن ثابت (ابن هشام، ۱۳۹۶هـ، ج ۳، ص ۷۵۶) و ... نقل شده است. برای نمونه از عایشه این جمله نقل شده است که می‌گفت: «هیچ گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله میان دو امر مخیر نشد، مگر آنکه آسان‌ترین آنها- تا زمانی که گناه نبود- را انتخاب می‌کرد؛ اما اگر گناه بود، پیامبر دورترین مردم از آن بود.» (احمد بن حنبل، ج ۶، صص ۱۱۴، ۱۶۲، ۱۸۹ و ۲۲۹؛ بخاری، ج ۴، صص ۱۶۶ و ۱۶۷ و ج ۷، ص ۱۰۱؛ نیشابوری، ج ۷، ص ۸۰؛ بیهقی، ج ۷، ص ۴۱ و ج ۱۰،

ص ۱۹۲؛ ابن اثیر، ج ۱، ص ۳۶؛ ابن کثیر، ج ۶، ص ۳۶؛ ذهبی، ج ۱، ص ۴۵۳).  
 با توجه به آنچه گذشت، روشن می‌شود که مسئله‌ی عصمت «چه لفظ و چه مفهوم»،  
 از ابتدا در محاورات بوده و اعراب نیز با مفهوم آن کاملاً مانوس بودند و قرآن کریم، سنت  
 نبوی و کلمات صحابه بیانگر وجود اعتقاد به عصمت می‌باشد. در نتیجه ساخته و پرداخته  
 ی مکتب تشیع نیست.

جامعه‌ی شیعی، پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز با توجه به روایات متعددی که از پیامبر  
 اکرم صلی الله علیه و آله درباره عصمت ائمه اطهار علیهم السلام به ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام صادر شده بود، به طور  
 غالب، عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام را پذیرفته بود؛ اگر چه در قلمرو عصمت ایشان، میان  
 اصحاب اختلافاتی وجود داشت، اما انصاف این است که در عصمت امام علی علیه السلام از گناه  
 و نیز از اشتباه در تبیین دین، در بدنه‌ی اصلی جامعه شیعی بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در نزد  
 بزرگانی همچون سلمان، مقداد، ابوذر، مالک اشتر، ابن عباس و... تردیدی نبوده است؛  
 چنان که سلمان درباره‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: «به خدا سوگند علی علیه السلام گمراه نشد؛  
 بلکه او هدایت‌گر و هدایت شده است.» (مغربی، ۱۴۰۹ هـ، ج ۱، ص ۱۲۴)

البته با گذشت زمان، اعتقاد به عصمت در عصر حضور امامان شیعه، و بالخصوص در  
 عصر ائمه متأخر به کمال خود نزدیک می‌شود تا اینکه فضای جامعه شیعی نسبت به  
 مسئله‌ی عصمت، چنان می‌شود که حسین بن سعید اهوازی از شاگردان امام جواد، امام  
 هادی و امام عسکری علیهم السلام، علمای شیعه را بر قبول عصمت متفق می‌داند.  
 (اهوازی، ۱۴۰۲ هـ، ص ۷۳) و با تحقیق جدی در این باره به ویژه ملاحظه‌ی روایات فراوانی  
 که در منابع حدیثی محدثان مدرسه‌ی قم وجود دارد، هر محقق منصفی را به این نتیجه  
 می‌رساند که جامعه‌ی حدیثی از زمان غیبت امام (عج) تا سده پنجم هجری به حق طرفدار  
 و معتقد به آموزه‌ی عصمت امام علیه السلام از گناه بوده و این مدعا با مراجعه به آثار محدثانی  
 همچون برقی (برقی، ۱۳۷۱ ق، ج ۱، ص ۹۲)، صفار (صفار، ۱۴۰۴ ق، ص ۱۵۱)، کلینی  
 (کلینی، ۱۳۶۵ هـ، ج ۲، ص ۲۰۱-۲۰۳)، ابن بابویه (قمی، ۱۳۶۷ ش، ص ۳۰)، ابن قولویه  
 (ابن قولویه، ۱۳۵۶ ش، ص ۱۰۱)، نعمانی (نعمانی، ۱۳۹۷ ق، ص ۲۳۰)، شیخ صدوق و... ثابت  
 می‌شود. زیرا اگر مسئله عصمت در آن زمان مطرح نبود دیگر جایی بر بحث اعتقاد به سهو

انجام دادن پیامبر یا انجام ندادن آن نمی بود؛ در نتیجه وجود اعتقاد «سهوالنبی» خود دلیل محکمی بر این ادعا می باشد.

اما آنچه که بعد از ذکر این موارد می توان بدان اشاره کرد این است که با وجود اینکه در اعتقاد به عصمت امام علیه السلام در میان اصحاب، از زمان امام علی علیه السلام تردیدی نیست، (صدوق، ۱۴۱۳ه، ج ۲، ص ۳۶۶) {۳} اما حق این است که باید هشام بن حکم را نخستین کسی دانست که مسئله ی عصمت امام را به طور مستدل و علمی تئوریزه کرده، و به مجامع علمی عصر خود کشانده است و نباید انتظار داشت مسئله ی عصمت با تمام جزئیات خود، در عصر حضور امام علیه السلام منعکس شده باشد؛ از این رو مسئله ی عصمت، رشد و تکامل تبیین خود را در سده های بعدی به ویژه به وسیله ی متکلمان مکتب بغداد به دست آورد.

با توجه به مطالب ذکر شده، نظریه ای نبودن لفظ و مفهوم عصمت، در قرن اول و طرح شدن آن توسط غالیان شیعه در آغاز قرن دوم هجری؛ (دولت و حکومت در اسلام، ص ۳۷۴) باطل می باشد.

### نقد محور دوم

از مطالب مذکور در نقد محور اول، به خوبی فهمیده می شود که واژه ی عصمت در ابتدا بر عصمت از گناه اطلاق می شد، اما نباید روایاتی (اگر چه اندک) که در ضمن آنها، واژه ی عصمت در مورد عصمت از خطا و اشتباه نیز به کار رفته است، نادیده گرفته شود. چنین کاربردی، اگر چه در کلمات صحابه و یاران ائمه اطهار علیهم السلام حضور چندانی ندارد، اما به تدریج در کلمات برخی محدثان همچون صدوق و پس از آن متکلمانی همچون شیخ مفید و دیگران جایگاه خود را به دست آورد؛ تا جایی که پس از وفات شیخ طوسی، وقتی سخن از واژه عصمت به میان می آید، دیگر نمی توان مورد آن را منحصر به عصمت از گناه دانست.

فلذا بحث عصمت از گناهان پیش از تصدی منصب امامت {۴}، پس از تصدی امامت {۵}، عصمت از ترک مستحبات {۶}، عصمت از اشتباه در عمل به دین، عصمت از اشتباه در انجام واجبات، عصمت از اشتباه امور عادی، عصمت امام از اشتباه در تبیین دین



و عصمت از اشتباه در نظریات علمی {۷} در میان علماء شیعه در پنج قرن نخست هجری مطرح و محل اختلاف آنان می باشد. و این اختلافات نام برده در میان آنها و ادله اثبات مدعی خود از قرآن و احادیث (چه به صورت ایجابی و چه به صورت سلبی) برای اینکه ثابت کند اصل مبحث عصمت در زمان رسول خدا ﷺ مطرح بوده و نزاع در حیطة و دامنه عصمت است کفایت می کند، و ادعای مطرح کردن عصمت برای امام نزد شیعیان، ساختن یک اندیشه مخالف در برابر اندیشه خلیفه نزد اهل سنت نبوده است. {۸}

در نتیجه بر اساس این نظریه در این بحث باید گفت: باور عصمت، اصلی بر آمده از سنت الهی است و ریشه در قرآن و حدیث داشته که تبیین آن، برای توده شیعیان و غیر شیعیان در گذر زمان و بر اساس عناصر تاریخی، تکمیل و ارائه گشته، هر چند که بنیان های فکری شیعه در تمام دوران ها، حداقل برای خواص و آن چنان که پیش از این گفته شد، آشکار بوده است.

### نقد محور سوم

ویژگی های لغات در علم تاریخ کلام بسیار مهم می باشد؛ که به نظرمی رسد در ادعای مذکور مغفول واقع شده است، زیرا که یک لفظ در هر علمی و شاید در هر زمانی یک معنای خاصی پیدا می کنند، لذا برای رجوع به یک متن تاریخی یا فقهی و حدیثی یا کلامی و فلسفی باید به ویژگی های مخصوص هر لغت در هر علم توجه داشت. لذا استعمال لغاتی که در فقه و حدیث و اصول به کار رفته است، در یک متن فلسفی یا کلامی ثقیل است و اگر کسی مبادرت به چنین کاری بکند، قطعاً باید آن لغت یا مفهوم را توضیح و در اعصار مختلف (اگر دارای معنایی متفاوت است) تشریح نماید .

از همین رو است که لغات و کلمات، در هر فرهنگ، ویژگی و کاربرد خاصی دارند و بسیاری از مفاهیم، ریشه در سابقه ی تاریخی و کلامی آن فرهنگ دارد. ویژگی های حاکم بر هر عصری باعث می شود کاربرد های خاص برای بسیاری از مفاهیم ایجاد شود که بدون درک آن ویژگی ها نمی توان تصویری صحیح برای آن مفهوم داشت.

به همین جهت خواندن یک مسئله مهم کلامی در بستر تاریخ باید ناظر به معانی و اصطلاحات همان عصر تاریخی باشد که خانم لمبتون در این باب نیز دچار لغزش شده اند

و معنایی درستی از واژه شیعه نداشته اند.

شیعه را می توان در طول تاریخ به سه مفهوم متفاوت که ناشی از دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است، تقسیم کرد :

الف) در زمان پیامبر.

ب) در حوادث بعد از پیامبر.

ج) ساخته غیر مسلمانان.

دیدگاه نخست معتقدند که بر اساس پاره ای از روایات، پیامبر اسلام در جریان های مختلفی از گروهی با عنوان شیعه در میان مسلمانان و با اسامی مشخص، نام برده اند که نمونه آن را می توان در روایات شیعه وسنی یافت (برای نمونه؛ جلال الدین سیوطی از جابر بن عبدالله انصاری و عبدالله بن عباس روایت کرده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در تفسیر آیه ی «انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة» به علی الکلیله اشاره کردند و فرمودند «والذی نفسی بیده انّ هذا و شیعتہ هم الفائزون یوم القیامة» و یا در تعبیر دیگر «أنت و شیعتک و موعدی و موعدکم الحوض إذا جاءک الامم للحساب تدعون غراً محجلین» (السیوطی، ج ۸، ص ۵۳۸). بر این اساس، این نامگذاری در لسان پیامبر اسلام بی جهت بکار نرفته است به علاوه سیاق عبارات نشان از اهمیت این گروه نزد پیامبر دارد (الحمیری، ص ۲۷) همچنین گزارش های تاریخ بر آن است که این گروه اعتقادی عمیقتر و دانشی فراتر از عموم مردم داشته اند، همان دانش و اعتقادی که بعد ها تفصیلش از زبان امامان بیان شد. علامه کاشف الغطاء پس از اشاره به برخی از این روایات می نویسد: «مدلول این احادیث این است که گروهی از صحابه ی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شیعه ی علی الکلیله بوده اند و مقصود از شیعه ی علی الکلیله کسانی که او را دوست می داشتند یا به او عداوت نمی ورزیدند نیست، زیرا صرف محبت فردی نسبت به دیگری، یا عداوت نداشتن نسبت به وی، کافی در شیعه نامیدن آن فرد نیست، و واژه ی شیعه در فرهنگ عربی چنین مدلولی ندارد، بلکه مفاد آن علاوه بر محبت ورزیدن، پیروی کردن از دیگری است. و اگر احیاناً واژه ی شیعه در غیر این معنا به کار رود، مجازی است نه حقیقی. بنابراین، مفاد ظاهر این روایات این است که در میان اصحاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افرادی

بوده اند که با علی علیه السلام نسبت و ارتباط ویژه ای داشته و قول و عمل او را بیانگر خواست پیامبر صلی الله علیه و آله و شارح تعالیم او می دانستند و بر این اعتقاد بوده اند که علی حامل اسرار نبوی است» (کاشف الغطاء، ص ۱۲۳)

دیدگاه دوم نیز کلمه شیعه را در سیر حوادث و جریانات پس از رحلت پیامبر معنا می کنند. در نگاه ایشان ماجرای سقیفه، منازعات دوره عثمان، حوادث جنگ های جمل و صفین، آغاز دوران امام حسن علیه السلام، واکنش های مربوط به جریان شهادت امام حسین علیه السلام، منازعات جریان زید بن علی و عصر صادقین علیهم السلام هر یک جداگانه یا در کنار چند عامل با هم، موجبات پیدایش این معنا را فراهم کرده است.

دیدگاه سوم کسانی هستند که سعی می کنند تا با ایجاد پیوند میان تشیع و ایرانیان و یا میان تشیع و عبد الله بن سبأ که به یهودیت متهم است، تشیع را متهم به جدایی از اسلام کنند و مفهومات و معتقدات شیعه را ساخته و پرداخته گروهی خاص بدانند.

گذشته از صحت و سقم این نظریات، تاملی در نقل های تاریخی نشان دهنده بکارگیری اولیه واژه شیعه و نظائرش با غلبه همین لفظ (عمر بن بحر جاحظ، ج ۱ ص ۸۸) بصورت اضافه به اشخاص موثر در جامعه اسلامی، بوده است؛ مانند: شیعه علی «چنانکه در روایات نبوی یافت می شود» (کلینی، ج ۱ ص ۴۴۳)، شیعه عثمان، شیعه ابی سفیان، شیعه معاویه و در زمانی نه چندان طولانی از وفات پیامبر، آنطور که مرحوم مفید (مفید، ص ۳۴) و ابو حاتم رازی (رازی، ص ۲۶۱) گفته اند، غالباً استعمال این واژه با «ال» عهد، برای طرفداران علی بن ابی طالب بکار رفته است، که شواهدی فراوان دارد (کلینی، ج ۴، ص ۳۱) و بدون آن همراه با اضافه به نام شخص استعمال می شده، سپس به مرور زمان بر پیروان علی بن ابی طالب علیه السلام و معتقدان به ائمه بعد از آن اطلاق شده است.

به هر روی، عدم یکپارچگی در میان جریان ها که عموماً حول محور جایگاه سیاسی است، سبب شده تا در بیان معنای اصطلاحی شیعه، تعاریفی بدون جامعیت و مانعیت ارائه شود که می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. تنها محبت ورزیدن نسبت به امامت امیر المؤمنین علیه السلام: بر طبق شواهد فراوانی این محبت، اعتقاد به برتری امام علی علیه السلام را به همراه داشته است. (رازی، مرکز الدراسات و

البحوث الیمنی، صنعا، ص ۲۵۹،).

۲. اعتقاد به برتری ایشان بر همه صحابه یا حد اقل برخی: مانند عثمان. (اشعری،  
النشرات الاسلامیه، ۱۴۰۰، ج ۱، ص ۶۵).

۳. برتری همراه با اعتقاد به امامت آن حضرت: همراه با اعتقاد یا بدون اعتقاد به نص  
الهی. (اشعری، النشرات الاسلامیه، ۱۴۰۰، ج ۱، ص ۶۵).

۴. پذیرفتن برتری آن حضرت از سایر صحابه، قول به امامت ایشان و همچنین  
فرزندان ایشان: همراه با نص یا صرف اعتقاد به برتری ایشان. (شهرستانی، دارالمعرفه،  
بیروت، ج ۱، ص ۱۳۱).

۵. اضافه نمودن برخی تعابیر: مانند: عصمت، توکی و تبری به تعاریف اخیر.  
(شهرستانی، دارالمعرفه، بیروت، ج ۱، ص ۱۳۱).

همانطور که دیده می شود هر یک از این تعاریف تنها به پاره ای از اختلافات دخیل  
در موضوع جایگاه سیاسی اشاره دارد،

که از یک سو با شخصیت امام علی علیه السلام و فضائل ایشان پیوند می خورد و از سوی  
دیگر در بحث قدرت سیاسی در مقطعی با عدم همراهی خلفا در مدینه و در مقطعی دیگر  
با عدم پذیرش دستگاه بنی امیه در کوفه گره خورده است.

در نتیجه آنچه از عدم یکپارچگی این تعاریف برداشت می شود، این است که معنای  
شیعه در ادوار مختلف دارای برداشت های متفاوت بوده و خانم لمبتون در تعریف شیعه به  
معنای مطلق یا مقید آن و یکسان تلقی کردن برخی از گروه های منسوب به شیعه صرفا به  
خاطر اعتقاد به برتری امام علی علیه السلام بر برخی از خلفا دچار خلط شده است. از همین  
روست که باید اول معنای شیعه درست تبیین گردد و بعد به دنبال معتقدات آن در تاریخ  
رفت.

## نتیجه گیری

اگر تطوری قابل تصور باشد این تطوّر در مبانی فکری شیعه نیست بلکه در مبانی فکری پیروان شیعه رخ داده است و برای اثبات تطوّر فکری تشیع به مستنداتاتی که بیانگر تحول فکری پیروان شیعه است، تمسک کردن کاری اشتباه می باشد. از این رو اندیشه عصمت برگرفته از عقل، قرآن و سنت، که زمان آن مربوط به صدر اسلام است و هشام بن حکم و مؤمن طاق در زمان امام صادق (ع) نخستین کسانی هستند که مسأله عصمت امام را به طور مستدل و علمی توریزه کرده و تکامل و تبیین عصمت را باید در متکلمان مکتب بغداد به دست آورد. از این رو سخن بسیاری از افرادی که چنین نسبت‌هایی را به شیعه می‌دهند، مثل خانم لمبتون، که عدم نظریه عصمت و حتی نبودن مفهوم و لفظ آن را در صدر اسلام را ادعا کردند؛ با توجه به مطالب ذکر شده باطل بوده و مدعی آنها ثابت نمی‌گردد.

آن چه که به نظر می‌رسد این است که بین فرآیند تکامل در مبانی فکری تشیع با توسعه در مبانی فکری از اجمال به تفصیل خلطی صورت گرفته که ریشه‌های آن به سختی قابل فهم است. که متأسفانه برخی که با تفکر شیعه عناد هم دارند، و در مقابل اندیشه و استدلالات محکم قرآنی و عقلی عصمت انبیا و امامان علیهم السلام در مانده شده‌اند؛ با تمسک به این سیر تطوری سعی در ملوث نشان دادن این حقیقت قرآنی و عقلی کردند.

## پی نوشت

{۱} و انما حمل همها على الفاحشة و همه على غير ذلك، لأن الدليل دل من جهة العقل و الشرع على ان الأنبياء، لا يجوز عليهم فعل القبائح، و لم يدل على انه لا يجوز عليها ذلك بل نطق القرآن بأنها همت بالقبيح، قال الله تعالى و قال نسوة في المدينة امرأة العزيز تراود فتاها عن نفسه. و قوله حاكياً عنها الآن حصحص الحق انا راودته عن نفسه و إنه لمن الصادقين و قال «قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ» و أجمعت الأمة من المفسرين و اصحاب الاخبار على انها همت بالمعصية، و قد بين الله تعالى ذلك في مواضع كثيرة ان يوسف لم يهم بالفاحشة. و لا عزم عليها منها قوله «كَذَلِكَ لِنَصْرَفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ» و قوله «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» و من ارتكب الفاحشة لا يوصف بذلك و قوله «ذَلِكَ لِيَتَلَمَّ أَنِّي لَمْ أَخْنُهَا بِالْغَيْبِ»؛ شيخ طبرسي، مجمع البيان، ج ۵، ص ۳۴۴؛ ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ج ۱۱، ص ۵۰؛ زمخشری، الکشاف، ج ۲، ص ۴۵۸؛ فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۸، ص ۴۴۰ و...

{۲} أخرج عبد الرزاق و الفريابي و سعيد بن منصور و ابن جرير و ابن المنذر و ابن أبي حاتم و أبو الشيخ و الحاكم و صححه عن ابن عباس رضي الله عنهما قال لما هَمَّتْ بِهِ تَزِينَتِ ثُمَّ اسْتَلْقَتْ عَلَى فَرَاشِهَا وَ هَمَّ بِهَا وَ جَلَسَ بَيْنَ رِجْلَيْهَا تَبَانَهُ نُودِي مِنَ السَّمَاءِ يَا ابْنَ يَعْقُوبَ لَا تَكُنْ كَطَائِرٍ يَنْتَفِ بِقَبِي لَا رِيْشَ لَهُ فَلَمْ يَتَعْظَ عَلَى النَّدَاءِ شَيْئاً حَتَّى رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صُورَةٍ يَعْقُوبُ عَاضَا عَلَى إِصْبَعِيهِ فَفَزِعَ فَخَرَجَتْ شَهْوَتُهُ مِنْ أَنْامِلِهِ فَوَثَبَ إِلَى الْبَابِ فَوَجَدَهُ مَغْلَقًا فَرَفَعَ يَوْسُفَ رِجْلَهُ فَضْرَبَ لَهَا الْبَابَ الْأَدْنَى فَانْفَرَجَ لَهُ وَ اتَّبَعْتَهُ فَأَدْرَكَتَهُ فَوَضَعَتْ يَدَيْهَا فِي قَمِيصِهِ فَشَقَّتَهُ حَتَّى بَلَغَتْ عَضْلَةَ سَاقِهِ فَ أَلْقِيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ».

{۳} وی در این باره می گوید: «امام دچار سهو و اشتباه نمی شود؛ از گناهان معصوم و از خطاها مبرا است...؛ او از تمام گناهان معصوم است.» (شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۶. [الامام] لا یسهو و لا یغلط و لا یحیف معصوم من الذنوب مبرأ من الخطایا... و أن یكون معصوماً من الذنوب كلها)

{۴} مرحوم صدوق درباره ی عصمت پیامبر ﷺ و امام علیؑ از برخی گناهان صغیره، پیش از تصدی منصب امامت، دیدگاهی مبهم دارد (الاعتقادات، ص ۷۰؛ همو، عیون اخبار الرضا(ع)، ب ۱۵، ح ۱). شیخ مفید نیز در این باره توقف کرده است (تصحیح اعتقادات

الامامیه، ص ۱۳۰). اما سید مرتضی در (تنزیه الانبیاء، ص ۱۸؛ همو، الرسائل، ج ۱، ص ۴۱۳) حلبی در (الکافی فی الفقه، ص ۱۰۴) و کراچکی (التعجب، ص ۱۶) با تأکید بر ضرورت عصمت امام از گناهان قبل از تصدی منصب امامت، موجب نگرش تازه‌ای به این مسئله شدند که تاکنون نیز ادامه دارد. همچنین، باید توجه داشت نخستین بار این شیخ طوسی بود که مسئله عصمت امام از هنگام تولد را مطرح کرد (الامام (ع) معصوم من اول عمره إلی آخره فی اقواله و افعاله و تروکه...» (شیخ طوسی، الرسائل العشر، ص ۹۸) در حالی که پیشینیان تنها به عصمت امام پیش از تصدی منصب امامت توجه داشتند؛ هر چند درباره‌ی تبیین معنای عصمت از هنگام تولد، توضیحی ارائه نشده است (پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۶۹؛ رضا استادی، «پاسخ به چالش‌های فکری در بحث عصمت و امامت»، ص ۳۶)

{۵} چنان که در این باره می‌توان به سخنان افرادی همچون ام سلمه (تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۲۰) و سلمان فارسی در وصف امیر المومنین (شیخ صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۵۵۹؛ همو، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۲۳؛ سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس، ص ۸۸۱، ح ۵۲) محمد بن ثابت از یاران امام سجاد علیه السلام (دلائل الامامة، ص ۲۱۲) ابن ابی یغفور و حمزه طیار از یاران امام صادق علیه السلام (رجال الکشی، صص ۲۴۹ و ۳۴۹) هشام بن حکم از یاران امام صادق و امام کاظم علیه السلام (شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۲۱۵؛ همو، الامالی، ص ۶۳۲؛ همو، معانی الاخبار، ص ۱۳۲) حسین بن سعید اهوازی شاگردان امامان جواد، هادی، و حسن عسکری علیهم السلام (کتاب الزهد، ص ۷۳) و... اشاره کرد.

{۶} مرحوم شیخ مفید اگر چه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام را حتی از ترک سب و سبوحی مستحبات نیز معصوم می‌دانست (تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۲۹) ولی بر این باور بود که چنین عصمتی برای آنها ضرورت ندارد؛ به گونه‌ای که امکان ترک مستحب برای صاحب منصب نبوت و امامت وجود دارد (الفصول المختارة، ص ۱۰۳) پس از وی، شاگردان معروفش، مرحوم سید مرتضی (قد یعدل الانبیاء عن کثیر من المندوبات الشاقه، و إن كانوا یفعلون من ذلك الكثير (سید مرتضی علم الهدی، تنزیه الانبیاء، ص ۷۱) شیخ طوسی (التبیان، ج ۸، ص ۱۳۷) نیز با برگزیدن همین دیدگاه در توجیه ظاهر آیات قرآنی

بیانگر صدور گناه و ظلم از برخی پیامبران، مقصود از گناه و ظلم را «ترک اولی» می‌دانند. {۷} به نظر می‌رسد در میان متکلمان ذکر شده تنها مرحوم طبری به این مبحث قائل هستند (المسترشد، ص ۵۷۱) از این رو می‌توان وی را بر این باور بدانیم که امام را از اشتباه در نظریات غیر دینی معصوم می‌داند. ابن قبه، صدوق و شیخ مفید به صراحت لازمه‌ی منصب امامت را تنها علم به دین دانسته‌اند و پس از وی مرحوم سید مرتضی آشکارانه تنها لازمه‌ی منصب امامت را تنها علم به دین دانسته است که امام را در امور غیر دینی موظف به مراجعه به کارشناس نموده است (انه يجب ان یکون عالما بجمیع ما یتحتاج الیه الامه فی الاحکام) (شیخ مفید، المسائل الجارودیه، ص ۴۵؛ همو، اوائل المقالات، ص ۳۹).

{۸} در ادامه مشهور از متکلمان متأخر با تکیه بر دلایل عقلی و نقلی، پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام را در تمامی شئون زندگی خود معصوم از هر گونه خطا و اشتباهی می‌دانند؛ ولی از آنجا که بررسی دیدگاه متأخران برای رد نظریه مذکور به کار نمی‌آید، تحقیقات بیشتر در این زمینه را به عهده خود خوانندگان می‌گذاریم. (ر.ک: یوسفیان و شریفی، ص ۲۳۶)



## فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن الأثير، عز الدين (۱۴۰۹ق)، اسد الغابه في معرفه الصحابه، دار الفكر، بيروت.
۲. ابن بابويه، على بن حسين، (۱۴۰۴ق)، الامامه والتبصره، مدرسه الامام المهدي، قم، قم.
۳. ابن قولويه، جعفر بن محمد، (۱۳۵۶ق)، كامل الزيارات، دار المرتضويه، نجف،.
۴. ابن هشام، عبدالملك، (بي تا)، السيره النبويه، دار المعرفه، بيروت.
۵. اهوازی، حسين سعيد، (۱۴۰۲ق)، كتاب الزهد، مطبعه العلميه، قم.
۶. برقي، احمد بن محمد بن خالد، (۱۳۷۱ق)، المحاسن، دار الكتب الاسلاميه، قم.
۷. بلاذري، احمد بن يحيى بن جابر، (۱۴۱۷ق)، دار الفكر، بيروت.
۸. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق)، بصائر الدرجات، مكتبه آيت الله المرعشي النجفي، قم.
۹. طبرسي، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، مجمع البيان في تفسير القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران.
۱۰. طبري، محمد بن جرير، (۱۳۸۷ق)، جامع البيان، بيروت، دار التراث.
۱۱. طوسي، محمد بن حسن، (بيتا)، التبيان في تفسير القرآن، ناشر: دار احياء التراث العربي، چاپ: بيروت.
۱۲. كليني، محمد بن يعقوب، (۱۳۶۵)، الكافي، ۸ أجزاء، دار الكتب الإسلاميه، طهران.
۱۳. لمبتون، آن كاترين سواين فورد، (۱۳۸۰)، دولت و حكومت در اسلام، عروج، ترجمه صالحی - عباس فقيهي، تهران.
۱۴. مغربي، قاضي نعمان، (۱۴۰۹ق)، شرح الاخبار، جامعه مدرسين، قم.
۱۵. نعماني، محمد بن ابراهيم، (۱۳۹۷ق)، الغيبه، مكتبه الصدوق، تهران.

